

آرایه‌های ادبی و صور خیال

در شعر رودکی

محمدتقی سبک‌دل

مقدمه

ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی در روستای بُنَج مرکز ناحیه رودک، واقع در دو فرسنگی شهر سمرقند به دنیا آمد. هنوز کودکی را به پایان نبرده بود که استعداد درخشان علمی و هنری خود را نشان داد و به قولی در هشت سالگی قرآن را حفظ کرد و با آوازخوشی که داشت، به سرودن و خواندن ترانه و شعر پرداخت. می‌توان تصور کرد که شهرت هنری او نخست نظر ابوالفضل بلعمی، وزیر مشهور سامانیان، را به خود جلب کرد و به وسیله وزیر، به درگاه نصر بن احمد بیوست و مورد توجه و نواخت او واقع شد. به گفته نظامی عروضی، نصر بن احمد واسطه العقد آل سامان بود و اوج دولت آن خاندان پادشاهی سی ساله او بود. گنجینه‌های فراوان و لشکریان آراسته و بندگان فرمانبردار، امنیت و رفاهی استثنایی در دربار این امیر فراهم آورده بود. در چنین روزگار خوشی نغمه‌های سرمستانه رودکی مورد تشویق و اکرام امیر قرار می‌گرفت و چنانچه از روایات برمی آید، سخن رودکی در این امیر تأثیری تمام داشته است.

رودکی نخستین شاعر بزرگ زبان فارسی است. شعر شاعران پارسی‌گوی پیش از او از حیث فراوانی و روانی به پای شعر او نمی‌رسد.

رشدی سمرقندی شاعر قرن ششم که همشهری رودکی نیز بوده، درباره شعر او گفته است:

گرسری یابد به عالم کس به نیکو شاعری

رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار

هم فزون آید اگر چونان که باید بشمری

با توجه به شعر رشیدی می‌توان شمار ابیات او را بیش از صد هزار بیت دانست. عوفی نیز نوشته است که اشعار او به صد دفتر برمی‌آمده. رودکی علاوه بر سرودن قصاید و قطعات و تغزلات و رباعیات، کلیله و دمنه را به نظم درآورده و چند مثنوی دیگر نیز داشته است، اما از آن همه تنها چند قطعه و قصیده و ابیاتی پراکنده که شماره آنها بیشتر از هزار بیت نیست، باقی مانده است که در انتساب بعضی از همین اشعار به رودکی نیز می‌توان تردید روا داشت.

شاعران و گویندگان معاصر رودکی و پس از وی، طبع روان و توانایی‌های او را در شاعری ستوده‌اند. سمعانی نوشته است:

ابوالفضل بلعمی وزیر اسماعیل بن احمد والی خراسان می‌گفت:

«لیس للزودکی فی العرب ولا فی العجم نظیر». شهید بلخی شاعر معاصر او سخنش را «تلوئی نبی» می‌خواند و کسایی نمی‌توانست خود

را حتی «صد یک» او انگارد. دقتی مدح خود را برای ممدوح رودکی خرما به هجر بردن می‌داند و عنصری غزل‌های خود را هم‌طراز غزل‌های او نمی‌شمارد. یاد و ستایش او در شعر مجلدی گرگانی، منوچهری، فرخی سیستانی و آثار شاعران و نویسندگان دوره‌های بعد از او به فراوانی به چشم می‌خورد. از محققان معاصر، استاد فروزانفر از رودکی با عنوان پدر شعر فارسی یاد می‌کند و استاد مینوی رودکی را

انواع جناس در شعر او به کار رفته است:

از آن می مراد ده که از عکس او
 چو یاقوت گردد به فرسنگ سنگ
 مرد مرادی نه همانا که مرد
 مرگ چنان خواجه نه کاری است خرد
 خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد
 که گاه مردم شادان و گاه بود ناشاد
 ای روی تو چو روز دلیل موحدان
 وی موی تو چنان چو شب ملحد از لحد
 آن صحن چمن که از دم دی
 گفتی دم گرگ یا پلنگ است
 با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین
 با هر که نیست عاشق کم کن قرینیا
 و نظایر این جناس‌ها در شعر او کم نیست.
 از صنایع لفظی دیگری که مورد توجه رودکی بوده است، می‌توان
 به بی‌آوری (جمع و تقسیم اعداد و تنسیق الصفات) اشاره کرد:
 رهی سوار و جوان و توانگر از ره دور
 به خدمت آمد نیکوسگال و نیک اندیش
 بود اعور و کوسج و لنگ و پس من
 نشسته بر او چون کلاغی بر اعور
 نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف

با شاعر مشهور انگلیسی چاسر همپایه می‌داند.^۱
 با روی کار آمدن سامانیان و با توجهی که آنان به زبان فارسی
 و فرهنگ ایرانی نشان می‌دادند، شاعران بسیاری در آن عهد پرورده
 شدند که سرآمد همه آنها رودکی، شاعر نابینای سمرقند بود.

آرایه‌ها

در شعر رودکی آرایه‌های بدیعی اعم از لفظی و معنوی به کار رفته
 است. البته این آرایه‌ها از حد ضرورت‌های شعری تجاوز نکرده و به
 تکلف نزدیک نشده است و صفت سادگی شعر او همیشه برجای مانده
 است. از جمله آرایه‌های لفظی بدیعی که در شعر او هست و موسیقی
 شعر او را غنی می‌کند، جناس و نغمه حروف بیش از همه جلب توجه
 می‌کند:

جز آنکه مستی عشق است هیچ مستی نیست
 همین بلات بس است ای به هر بلا خرسند!
 که دو حرف «س» و «ب» چند بار تکرار شده است و یا تکرار
 حروف «چ»، «خ»، «ک» و «گ» در ادبیات زیر:

مرغ دیدی که بچه زو ببرند
 چاو چاوان، درست چونان است
 خود خور و خود ده کجا نبود پشیمان
 هر که بداد و بخورد ز آنچه که بلفخت
 ای لک، ار ناز خوردی و نعمت
 گرد درگاه او کنی لک و پک

اگر گران بُد زی من همیشه ارزان بود
 سپید سیم زده بود و در و مرجان بود
 ستاره سحری بود و قطره باران بود
 چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد
 تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
 گل صد برگ و مشک و عنبر و سیب
 یاسمین سپید و مورد بزیب
 این همه یکسره تمام شده است
 پیش تو ای بتِ ملوک فریب
 اندر بالای سخت پدید آرند
 فضل و بزرگمردی و سالاری
 سماع و باده گلگون و لعبان چو ماه
 اگر ستاره ببیند در اوفتد در چاه
 کنون همانم و خانه همان و شهر همان
 مرا نگویی کز چه شده است شادی سوک!
 البته موارد یاد شده تنها حکم نمونه دارد و در شعر او نمونه‌های
 دیگری از این آرایه‌ها هست.

تکرار از ویژگی‌های شعر رودکی است و در شعر شاعران سبک
 خراسانی و نثر نویسندگان دوره اول نیز به فراوانی دیده می‌شود:
 همیشه شعر و را زی ملوک دیوان است
 همیشه شعر و را زی ملوک دیوان بود

در شعر رودکی برخی تکرارهای هنری چون «ردّ الصدرالی
 العجز»، «ردّ الابتداء الی الصدر» و «ردّ المطلاع» نیز دیده می‌شود.
 می‌دانیم که کلمات آغاز مصراع اول را «صدر» و کلمات پایان آن را
 «عروض» می‌خوانند و به کلمات آغاز مصراع دوم «ابتدا» و به کلمات
 پایان آن «عَجَز» می‌گویند. رودکی گاه کلمات آغاز مصراع اول را در
 پایان مصراع دوم تکرار کرده است. «ردّ الصدر الی العجز»:^۲

شاد بوده است از این جهان هرگز
 هیچ کس تا از تو باشی شاد؟!
 داد دیده است از او به هیچ سبب
 هیچ فرزانه تا تو بینی داد؟!
 اثر میر نخواهم که بماند به جهان
 میر خواهم که بماند به جهان در اثرا

گاهی نیز کلمات آغاز مصراع دوم را در ابتدای بیت بعد تکرار

کرده است:

تو رودکی راه ای ماهرو، کنون بینی
 بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
 سرودگویان گویی هزارستان بود
 که این تکرار را با حشو متوسط «ای ماهرو» همراه کرده است.
 گاهی نیز صدر بیتی را در ابتدای همان بیت تکرار می‌کند:
 دریغم آید چون مر تو را نکو خوانند
 دریغم آید چون بر رهیت عاشق نام
 واجب نبود به کس بر افضال و کرم
 واجب باشد هر آینه شکرِ نعم
 در قصیده‌ای هم با مطلع:
 دیر زیاد آن بزرگوار خداوند
 جان گرامی به جانش اندر پیوند
 در پایان شعر نیز مصراع اول را تکرار کرده و گفته است:
 آخر شعر آن کنم که اول گفتم
 دیر زیاد آن بزرگوار خداوند

انواع صنایع معنوی از تلمیح و ارسال‌المثل، مدح شبیه به ذم،
 حسن مقطع، مراعات نظیر، تضاد، لف و نشر و جز آن نیز در ابیات او
 هست که چون برای هر خواننده‌ای به سادگی قابل تشخیص است، از
 ذکر نمونه صرف نظر می‌شود.

در میان اشعار باقی مانده او چند لغز نیز باقی مانده است که درباره
 اسب، قلم و ریواس است:

اسب:
 ضیغمی نسل پذیرفته ز دیو
 آهویی نام نهاده یکران
 آفتابی که ز چابک قدمی
 بر سر ذره نماید جولان
 قلم:
 لنگ رونده است گوش نی و سخن یاب
 گنگ فصیح است چشم نی و جهان بین
 تیزی شمشیر دارد و روش مار
 کالبد عاشقان و گونه غمگین
 ریواس:

برحسب ذوق و اندیشه خود مناظر و اشیا را به چیزی تشبیه می‌کند، یا از معانی و مفاهیم به کنایه یا مجاز تعبیر می‌کند و گرنه چنان که گفته‌اند اغلب معانی، اگر نه همه آنها، در دسترس همگان است و به قول قدما «مطروحة فی الطریق» و عظمت شاعر و راز تأثیر کلام او در بیان هنری معانی و مفاهیم است. رودکی نیز از عهده چنین کاری به خوبی بر آمده است. او تصویرهای ذهنی خود را زیبا و روان به ذهن شنونده و خواننده‌اش منتقل می‌کند. با زیبایی و سادگی تمام دندان‌های سفید و درخشان دوره جوانی خود را به چراغ تابان، در و مرجان، ستاره سحری و قطره باران مانند می‌کند. گویی مشبیه‌های نامحدودی در ذهن دارد و یک مشبه را می‌تواند با صفت‌های مختلف به چیزهای مختلف مانند کند.^۲

مثلاً اندیشه‌ها و دریافت‌های خود را درباره جهان با تصاویر

گوناگون به خواننده چنین القا می‌کند:

مهر مفنک بر این سرای سپنج

کاین جهان پاک بازی‌ای نیرنج

نیک او را فسانه‌وار شمر

بد او را کمرت سخت بتنج

جهانا، چه بینی تو از بچگان

که گه مادری، گاه مادندرا؟!

مار است این جهان و جهانجوی مارگیر

از مارگیر مار برآرد همی دمار

باد و ابر است این جهان افسوس

باده پیش آر هر چه بادا باد

جهان همیشه چوچشمی است گرد و گردان است

همیشه تا بود آیین گرد گردان بود

که مشبه واحد یعنی جهان را به مشبیه‌های متعددی چون

«بازی‌ای نیرنج»، «مادر»، «مادندر» (نامادری)، «مار»، «باد و ابر» و

«چشم» مانند کرده است. جز اینها نیز جهان را به بت، دریا، نعل (أغل)

و جز آن تشبیه کرده است:

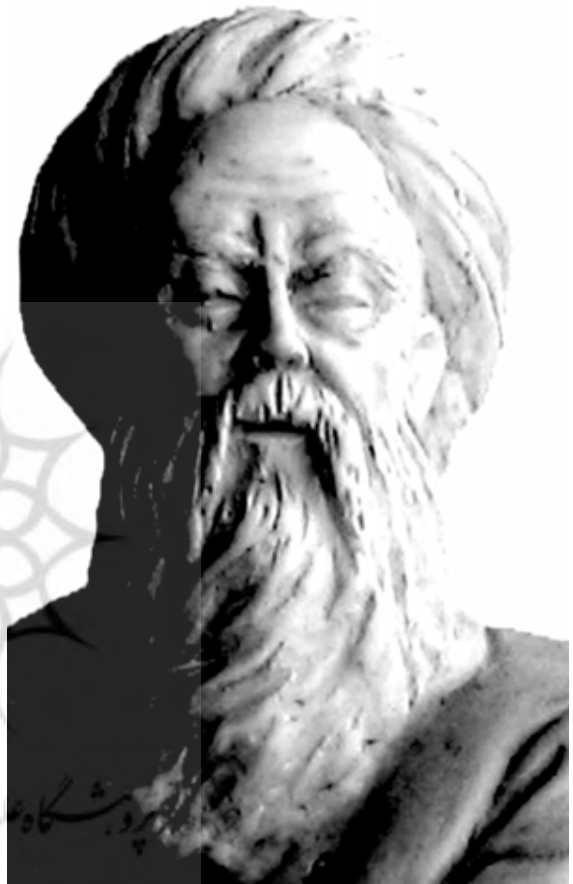
بت پرستی گرفته‌ایم همه

این جهان چون بت است ما شمنیم

این جهان را نگر به چشم خرد

نی بدان چشم کاندرا او نگری

همچو دریا است وز نکوکاری



آن چیست بر آن طبق همی تابد

چون ملحم زبر شعر عتابی

ساقش به مثل چو ساعد حورا

پایش به مثل چو پای مرغابی

در میان اشعار او تعبیری پارادوکس گونه نیز هست:

عجب آید مرا ز کرده خویش

کز در گریه‌ام همی خندم

لنگ رونده است گوش نی و سخن‌یاب

گنگ فصیح است چشم نی و جهان‌بین

صور خیال

رسالت یک شاعر انتقال تجارب، معانی و مفاهیم ذهنی خود، از

راه تصاویر و تعابیر هنرمندانه، به خواننده و شنونده است. هر شاعر



دروازه باستانی شهر بخارا

کشتی‌ای ساز تا بر آن گذری
گو سپندیم و جهان هست به کردارِ نعل
چون گه خواب بود سوی نعل باید شد
در اغلب این ابیات نگاه او به دنیا حکیمانه و اندوهگنانه است و
آدمی را از دل بستن به دنیا بر حذر داشته است. در شعر رودکی نیز
مانند خود زندگی اندوه و شادی هر دو در کنارهمند و او اندوه زندگی را
همراه با شادی و غم عشق شناخته و تصویر کرده است:

دلخیزانۀ پر گنج و گنج سخن
نشانِ نامهٔ ما مهر و شعر عنوان بود
همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود
دلخیزانۀ نشاط و طرب را فراخ میدان بود
ز آغاز به بوسه‌ها مهربان کرد دلخیزان
امروز نشانۀ غمان کرد دلخیزان
او به هنگام وصف یار، چهرهٔ او را به برگ یاسمین، لاله، لعل،
شمع، روز، دریای حسن، ماه، ماه تمام، دیبا، گل پری، بت و جز آن
مانند می‌کند:

به حجاب اندرون شود خورشید
گر تو برداری از دو لاله حجب
ماه تمام است روی دلبرک من
وز دو گل سرخند او پرگاله
ای روی تو چو روز دلیل موحدان
وی موی تو چون شب ملحد از لحد

همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی
که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود
زلف محبوب را به جیم، کمند، چوگان، چنگل باز، سنبل، شاهبوی،
شب دراز، مشک، عنبر و نسترن مانند کرده است:

زلف تو را جیم که کرد آنکه او
خال تو را نقطهٔ آن جیم کرد
وان دهن تنگ تو گویی کسی
دانگکی نار به دو نیم کرد
پس چرا بستهٔ اویم همه عمر
اگر آن زلف دو تا نیست کمند
به زلف چوگان نازش همی کنی تو بدو
ندیدی آنکه او را که زلف چوگان بود
از کف ترکی سیاه چشم پری روی
قامت چون سرو و زلفکانش چوگان
زلفش بکشی شب دراز اندازد
ور بگشایی چنگل باز اندازد
ور پیچ و خمش ز یکدگر بگشاید
دامن دامن مشک طراز اندازد
ببرده نرگس تو آب جادوی بابل
گشاده غنچهٔ تو باب معجز موسی
و قد محبوب او نیز به بلندی و خوش قامتی سرو است:
صَرَصِرِ هجرِ تو ای سرو بلند

ریشهٔ عمر من از بیخ بکند
 پس از گردآوری این خصوصیات، تصویر محبوب را این‌گونه نقش
 می‌کند:

سرو است آن یا بالا؟ ماه است آن یا روی؟
 زلف است آن یا چوگان؟ خال است آن یا گوی؟
 رویت دریای حسن، لعلت مرجان
 زلفت عنبر، صدف دهن، دُر دندان
 ابرو کشتی، چین پیشانی موج
 گرداب بلا غیغ و چشمت طوفان
 در توصیف ممدوح می‌گوید:

چون روز علم زند به نامت ماند
 چون یک شبه شد ماه به جامت ماند
 تقدیر به عزم تیز گامت ماند
 روزی به عطا دادن عامت ماند
 همچو معماست فخر و همّت او شرح
 همچو ابستااست فضل و سیرت او زند
 سیرت او تخم کشت و نعمت او آب
 خاطر مداح او زمین برومند

چاکرانت به گه رزم چو خیاطانند
 گرچه خیاطی نیند ای ملک کشورگیر
 به گز نیزه قد خصم تو می‌پیمایند
 تا ببرند به شمشیر و بدوزند به تیر
 یار بدانگه که می به دست گیرد
 ابر بهاری چنو نبارد باران
 با دو کف او ز بس عطا عطا که ببخشد
 خوار نماید حدیث و قصهٔ طوفان

رودکی، با تصاویر زیبایی که از طبیعت ارائه می‌دهد، گویی خواننده
 را در مقابل یک تابلوی نقاشی قرار می‌دهد. او صحنهٔ طبیعت را به
 میدان رزم بدل می‌سازد:^۲

چرخ بزرگوار یکی لشکری بکرد
 لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب
 نفاط برق روشن و تندرش طبل زن
 دیدم هزار خیل و ندیدم چنین مهیب
 ابر را به هنگام بارش به گریستن مرد سوگوار و صدای رعد را به

نالیدن عاشق تشبیه می‌کند:
 آن ابر بین که گرید چون مرد سوکوار
 وان رعد بین که نالد چون عاشق کتیب
 و تصویری بدین زیبایی از پنهان و آشکار شدن خورشید در پس
 ابر ارائه می‌دهد:

خورشید را ز ابر دمد روی گاه‌گاه
 چونان حصاری‌ای که گذر دارد از رقیب
 در جای دیگر تصویر بارش تگرگ از آسمان را بدین‌گونه بیان
 می‌کند:

یخچه می‌بارید از ابر سیاه
 چون ستاره بر زمین از آسمان
 چون بگردد پای او از پای دار
 آشکو خیده بماند همچنان
 رودکی به زیبایی با طبیعت بازی می‌کند. در وصف مسلط بر کلام
 است، و تیخر خود را در صحنهٔ شعر و شاعری به نمایش می‌گذارد.
 تصاویر ذهنی او متنوع و جذاب هستند و نمی‌توان در اینجا به ذکر
 تمامی آنها پرداخت.

پی‌نوشت:

۱. رودکی، نقد و پژوهش، دکتر کامل احمدنژاد - ص ۱۴.
۲. همان، ص ۲۳.
۳. همان، ص ۲۶.
۴. همان، ص ۲۹.

منابع و مآخذ

- ۱- احمدنژاد، کامل، نقد و پژوهش رودکی، انتشارات آتیه، ۱۳۷۵ شمسی.
- ۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، سال ۱۳۵۸ شمسی.
- ۳- شعار، جعفر، گزیده اشعار رودکی، انتشارات قطره، سال ۱۳۷۳ شمسی.
- ۴- طاهر جان اف، عبدالرحمان، روزگار و آثار رودکی، انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۸۶ شمسی.
- ۵- نفیسی، سعید، روزگار و احوال و اشعار رودکی، انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۷۲ شمسی.